

جنبه‌هایی از آسیب‌شناسی جریان روشنفکری معاصر

... مرده‌شوی این تهدد را ببرد.

پراکنندگی ساختاری و پرسشهای ناموجه و نامعقول در سراسر مقاله به چشم می‌خورد. اظهار نظر راجع به انتقاد شاملو از قطب‌زاده و یزدی، تعریف آزادی نه در میزان فلسفه و ترازوی عقیده، تعریف مثال معنی روشنفکر [۱]، اینکه واسلو و هاول نخست روشنفکر بود، بعد مبارز و اکنون اسکندری تحقیر شده، اینکه موسولینی اول روشنفکر بود، بعد سیاستمدار و سپس دیکتاتور، و کاسترو... حتی [۲]... مرده‌شوی زاگ دریداها را ببرد، مرده شوی پست مدرنیسم همجنس بازها را ببرد و... اکثریت قریب به اتفاق کودکان زاد رود من مسجد سلیمان به انواع انگل روده دچارند... در کنار یکدیگر و به شیوه و هرچه می‌خواهد دل تنگ بگو، مطالب صفحه دوم مقاله را شکل می‌دهند. خواننده ناگزیر احساس می‌کند که انگار انبیا و اژدها در حال حرکت از روی صفحه سفید کاغذ سوراخ شده و کلمات بی‌هیچ آداب و ترتیبی روی کاغذ ریخته‌اند. تنها در صفحه چهارم مقاله است که نویسنده به هفت دوره کوتاه اشاره می‌کند که در آنها به دلیل بی‌خطر بودن اعتراض لفظی، جریان روشنفکری ادعای رهبری لاقال صنی - فرهنگی داشته است.

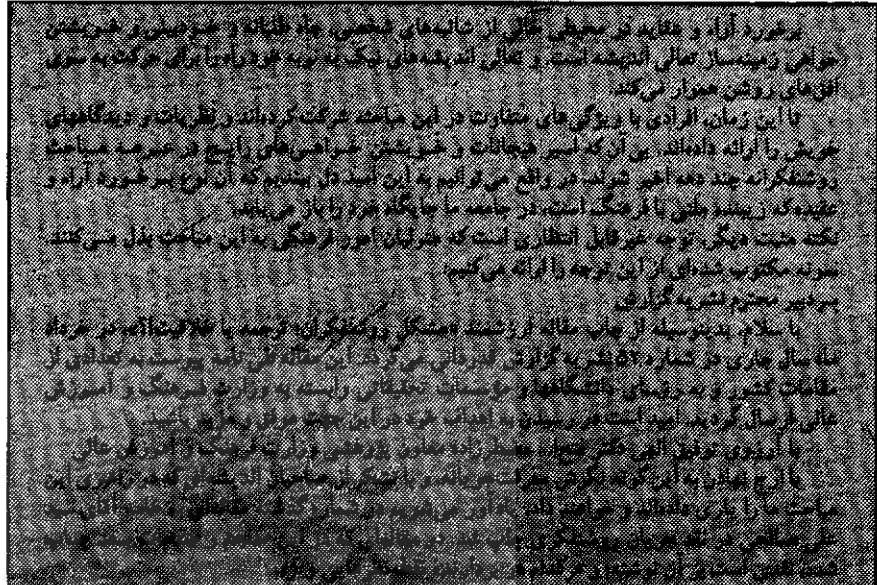
این تنها تقسیم‌بندی ارائه شده در کل مقاله است که مجموعاً در سیزده سطر ارائه شده و دوباره نویسنده به ارائه مطالب گسیخته قبلی روی آورده است. در دوره هفتم نویسنده به «بیمه دوم این دهه» اشاره می‌کند که معلوم نیست به کدام دهه اشاره دارد.

مقاله با ارائه تصویری تلخ و تاریک از جریان روشنفکری پایان می‌گیرد که قاعدتاً باید نتیجه‌گیری کل مقاله باشد. اما در واقع چیزی جز تکرار مطالب قبلی نیست. پیش‌درآمد این نتیجه‌گیری اظهار نظر پر از تناقضی است درباره شاملو و گمندی که **کانواری بالا آورد** و باعث شد شاملو شعری را که برای روزی گفته بود پس بگیرد...

روش، منطق‌گرایی و آشفته‌گی در ارائه مقاله، نظم ستیزی و گریز از هر گونه استدلال که همه ناشی از آشفته اندیشی است در جای جای مقاله نمود دارد. مثلاً خواننده حق دارد بپرسد که آیا آقای سید علی صالحی به عنوان روشنفکر چگونه حکم کلی «همه دروغ می‌گویند» را صادر کرده است؟ و حال که چنین کرده است چگونه خود را از این همه مستثنی می‌کند؟ حکایت آن «کرتی» است که می‌گفت، همه اهالی جزیره کرت دروغ‌گویند.

محتوا: آقای سید علی صالحی از جریان روشنفکری ایران - در گذشته و حال - پاک نومید است. اولین دلیلی که او برای این نومیدی ارائه می‌کند «عدم ریشه‌های تاریخی و سوابق سنتی» است. صدور این حکم کلی مستلزم مقدماتی است که رعایت نشده‌اند: تعریف روشنفکر، مطالعه ریشه‌های تاریخی که می‌تواند روشنفکر ساز باشد و در این سرزمین معدوم بوده است، تحلیل تطبیقی تاریخ ایران با تاریخ کشورهای دیگر که به گمان نویسنده، روشنفکر داشته‌اند و...

آقای صالحی فهرستی از ایرانیانی که روشنفکر نبوده‌اند ارائه می‌دهد: کاهنه، آهنگر، ستارخان، بردیا، گتومات مخ، حسنگ وزیر، سعد سلمان، سعدی علیه رحمة



نوشته محمد علی حمید رفیعی پژوهنگر، مدرس دانشگاه

خواننده پس از این مقدمه انتظار دارد که بدنه اصلی مقاله برای توضیح و تشریح گزاره‌های یاد شده آغاز شود و نویسنده درباره تعریف خود از روشنفکر توضیح بدهد، واژه ارائه تعریفی را که ارائه داده است بشکافد، بگوید که منظور از «امر سخن» چیست، کلمه عامل آیا در معنای قاموسی آن - عمل‌کننده - به کار رفته است یا در معنای محاوره‌ای آن - علت - خواننده انتظار دارد که بفهمد چرا کلمه حجاب حقیقت است. آیا این حکم، شبه گزاره و الفاظ ناقل معنای نیستند... در مشارب عرفانی است یا معنای دیگری دارد؟ گزاره سوم البته «خبری» است که «بمبتدایش» در احکام اول و دوم بیان شده است و البته با قید «خواه ناخواه» باید قطعیت آن را پذیرفت... خواننده پاسخ هیچ یک از این سؤالات و انتظارات خود را در مقاله نمی‌یابد. بدنه اصلی مقاله با ترجیح بند «همه دروغ می‌گویند» آغاز می‌شود. بندها (پارگرافها)ی مقاله به شیوه‌ای گسسته و بی‌منطق و به صورتی آشفته و بی‌هدف آغاز می‌شوند و پایان می‌گیرند. مطالبی که در یک بند در کنار هم قرار گرفته‌اند هیچ‌گونه نظم و سامانمندی را باز نمی‌تابانند، افست و خیز مطالب، استفاده از واژه‌های نامحسوس، موهن نویسی و پرخاشگری لفظی و... از دیگر ویژگیهای این نوشته است. به نمونه‌های زیر در صفحه اول مقاله توجه کنید:

چهره ناهنجار [۱] روشنفکر.
سکوت میمون‌ها از پرگویی... ارجح تو [۲] است.
مشکل این مقوله به عدم ریشه‌های تاریخی و سوابق سنتی باز می‌گردد.
... [حافظ] مرده‌ای از قرن هشتم بیاید و سختگوی زندگانی شود. نه احمد شاملو می‌تواند [ژنیک] [۱] و جانین حافظ باشد و نه... اسطوره آبیکی این جریان (یا مصلاح رهبری نقد) با میرزاده عشقی و زمان او آغاز و با مرگ جلال آل احمد و زمان او به پایان می‌رسد.

نوشته حاضر به کالبد شکافی مقاله آقای سیدعلی صالحی (شماره ۵۴ گزارش؛ روشنفکر؛ ترس...) می‌پردازد. مراد از این کالبد شکافی به هیچ روی نقد و بررسی آن مقاله نیست بلکه مطالعه یک «مورد» برای شناخت جنبه‌هایی از آسیب‌شناسی جریان روشنفکری ایران معاصر است.

دلیل انتخاب مقاله آقای صالحی این است که نوشته ایشان را نمونه‌ای نوعی - سببیک - از برخوردهای روشنفکرانه رایج می‌دانم. چون آقای صالحی مقاله خود را به نیت پرتو افکندن بر زاویه‌های تاریک جریان روشنفکری نگاشته است - و این از لحاظ دردمندان ایشان پیداست - یقین دارم که از انتخاب من نخواهد رنجید و در آن کریمانه نظر خواهد کرد.

بیماریهای موجود در مقاله آقای صالحی را به دو دسته آسیبهای روشنی و خطاهای محتوایی می‌توان تقسیم کرد. رابطه این دو دسته کاستیها رابطه‌ای علی است و متقابل؛ خطاهای روشنی از سویی معلول اشکالهای محتوایی است و از جهتی علت آنها. سخن را با بررسی جنبه‌های روشنی کار آغاز می‌کنیم:

- ۱- ساختار. مقاله با تعریفی از روشنفکر آغاز می‌شود که هر چند با قید «اگر» آغاز شده است چون تنها تعریف ارائه شده در سراسر مقاله است باید آن را به عنوان تعریف نویسنده از کلمه «روشنفکر» پذیرفت. گزاره‌های ارائه شده در بند اول مقاله چنین است:
۱- روشنفکر همان فاعل گفتگو و امر سخن و عامل حرف و کلام و صحبت [است].
۲- کلمه حجاب معناست.
۳- [روشنفکر] خواه ناخواه حجاب حقیقت است.

[۱]، زرتشت، امیرکبیر و بعد می‌افزاید که: «عجیب اینجاست که تنها حافظ به آن معنای هوشمندانه، علمی، اجتماعی، سیاسی، شخصی، فرهنگی روشنفکر بوده است. به نظر بنده هم و عجیب است! ستارخان و بردیا و... کجا ادعای روشنفکری کرده‌اند؟! اصلاً پدید آمدن واژه روشنفکر معلول کدام وضعیت تاریخی است و این وضعیت چه تناسبی با گنومات مخ دارد؟ معنای هوشمندانه، علمی، اجتماعی، سیاسی و... روشنفکر کدام است؟ روشنفکر به معنای غیرهوشمندانه، غیرعلمی، غیراجتماعی و غیرسیاسی چیست؟! این که چرا حافظ - به اصطلاح ایشان مرده‌ای از قرن هشتم هجری - هنوز هم زنده و... است موضوع بحث بسیاری از ادیبان و شعرشناسان و تاریخدانان ایرانی و غیرایرانی بوده است. گمان می‌کنم ذره‌ای از این همه را آقای سید علی صالحی نخوانده و نشنیده است.



آقای صالحی شدیداً سیاست زده است و با همه پرخاشی که به حزب توده می‌کند گرفتار همان ویروس قدیمی است. اگر اساسی خاص یاد شده در این مقاله را فهرست کنید می‌بینید که تعداد چهره‌های سیاسی به مراتب

بیشتر از چهره‌های فرهنگی است. گرفتاری ایشان گرفتاری تاریخی است که ناشی از نبود سنت تحزب و فقدان امکانات برای فعالیت قانونمند سیاسی و استبداد تاریخی این سرزمین است و بار تعهد سیاسی و مبارزه را به دوش‌های ناتوان روشنفکران تحمیل کرده است و سنگینی این بار چنان طاقت فرسا بوده است - و هست - که مجال یادگرفتن و همپا شدن با جریانات روشنفکری پیشرو دنیا از آقای صالحی دریغ شده است. آشنایی روشنفکر ایرانی با کامو و سارتر و رژی دبره و میشل فوکو آشنایی سطحی از مسیر ترجمه‌های مفلوط و ناقص است و البته نتیجه این آشنایی این است که باید مرده‌شوی ژاک دریدا را ببرد.

ستایش از شاملو به دلیل و تحریک کارساز، او به اقتضای جریانهای سیاسی، برخورد او با موسیقی ملی و شاهنامه و... نشان می‌دهد که انتظار و توقع آقای صالحی از روشنفکر چیست و به کدام جنبه‌ها محدود می‌شود. کار این ستایش به آنجا می‌رسد که صالحی معتقد است و ضربه به شاملو به شاهنامه باعث طرح دوباره فرهنگ ملی و حماسی شده است!

به بخشی دیگر از مقاله یاد شده رجوع می‌کنیم: «... توسعه که همان فقر اکثریت و کیسه بستن نو کیسه‌هاست. حال حکایت گروه چرخ‌خاندن روشنفکران با استفاده از معانی غریب تساهل و تسامح است. بگو سکوت، بگو سازش و خودت را راحت کن...»

روشنفکر - روشنفکری که می‌خواهد بنه روشنفکران را بزند - باید بداند که اظهار نظر در مورد توسعه و الگوهای آن محتاج مقدماتی است که کسب آنها نیاز به مطالعات منظم و جدی دارد. نیز باید بداند که حکمت و مدارا و «رواداری» TOLERANCE پیشنهاد برجسته‌ترین متفکران جهان امروز است که منطق دیالوگ را بر ششلول

بندی ترجیح می‌دهند. تعبیر کردن این منطق به سکوت و سازش نوعی پوپولیسم و مردم فریبی است که تنها مخاطبان خاصی را می‌تواند بر سر شوق بیاورد.

روشنفکر - روشنفکری که از مصاحبه روشنفکران با بی‌بی‌سی برمی‌آشوبد و از محمد باقر معین انتظار دارد که به ترجمه انقلابی‌ترین و چپ‌ترین اشعار شاعران فلسطینی بپردازد و عطای لندن‌نشینی را به نقایش بیخشد - باید بداند که ورود در این گونه جدالها و دست زدن به این پرخاشها و برآوردن فریاد «مرده شوی فلان و بهمان» ادامه بروز همان ویروس «مرده یاد و زنده باد» است.

نگارنده قصد تجویز نسخه‌ای برای حل این مشکل ندارد اما این را می‌داند که اولین و عاجل‌ترین وظیفه روشنفکر کسب دانش و آگاهی بیشتر است؛ این است که ژرفای گذشته و حال خود و دیگران را نیک بشناسد، در فرا گرفتن، زیستن و تولید فرهنگی روشمند باشد. پای در گل و گذشته نماند و «امروز» هم او را سر به هوا نکند. به منطق گفتگو ایمان بیاورد، شمشیرهای تهمت و افترا را غلاف کند، پیاموزد و پیاموزد و بیاموزد.

با تأسف باید گفت که جریان روشنفکری ایران معاصر پیشرفت محسوسی را در مقایسه با دهه‌های چهل و پنجاه نشان نمی‌دهد. مقاله آقای صالحی این را اثبات می‌کند. عامل بیماری‌زای جدیدی هم به این جریان اضافه شده است و آن بحران هویتی است که گریبان روشنفکر ایرانی را گرفته است. اگر دلمشغولیهای روشنفکران ایرانی اینهاست که در مقاله آقای صالحی می‌خوانیم و اگر شیوه برخورد روشنفکر با گذشته و حال خود این است و اگر نظام استدلالی او تا این حد سست و متزلزل و شتابزده و پرخاشگر است باید دریغ گفت. احساس می‌کنم عقربه‌های ساعت مچی آقای صالحی حدود بیست سال پیش از حرکت باز ایستاده است.

روشنفکر! نان، نام، آزادی و آگاهی

نوشته عزیزالله افشار
فوق لیسانس فلسفه - دبیر

مقاله روشنفکری در جامعه ایران سرنوشتی دردناک و تأسف‌بار داشته است، زیرا بعضی برای بدنام کردن و طرد و تحقیر کسانی، به آنها لقب روشنفکر دادند و بدین وسیله آنها را در میان مردم کوچک و بازار لامذهب، بی‌قید و بند، مخالف با آداب و سنن دینی و ملی، مزدور بیگانه و خائن جلوه دادند و با این کار به حق یا ناحق مخالفان فکری، سیاسی و اجتماعی خود را از میدان بدر کردند. در برابر کسانی هم لقب روشنفکر را برای خود برگزیدند تا تحت این نام، ضعفها و ناتوانی‌های خود را بپوشانند و مبلغ اندیشه‌ها و عقایدی باشند که هرگز در جامعه ایران نمی‌توانست رشد کند. اما جدای از این دو گروه که از عنوان روشنفکری استفاده‌ای نادرست و ناروا کردند، بودند و هستند کسانی که وظیفه روشنفکری خود را بدرستی ادا کردند و هرگز هم در بند این نبودند که چه کسانی دشنام می‌دهند و چه افرادی تمجید و تعریفشان می‌کنند.

بعضی از اهل قلم ریشه روشنفکری را در رابطه جامعه ایران و غرب می‌جویند و معتقدند که مقوله روشنفکری برمی‌گردد به انقلاب مشروطه و نویسندگان و متحدانی که مزوج انکار و آرمانهای نویسندگان اروپایی بودند و شیفته

و فریفته رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه و حکومت قانون، مردم و حاکمیت آزادی و برابری. بی‌شک اگر به ظاهر اندیشه‌ها و افکار بسنده کنیم، و نتوانیم از قالبها فراتر رویم و ریشه اندیشه‌ها و انقلابها را بشناسیم باید عقیده فوق‌الذکر را بپذیریم. ولی اگر مقوله روشنفکری را تعریف کنیم روشن خواهد شد که ریشه آن در رنسانس و انقلاب کبیر فرانسه نیست، بلکه مقوله‌ای است به بلندای تاریخ و اندیشه آدمی، و باید تأسف خورد بر نوشته اهل قلمی که حتی تاریخ اندیشه‌های جامعه خود را هم نمی‌شناسند و ریشه هرگونه نواندیشی، روشنفکری و روشنگری را در رابطه مشرق زمین و جامعه‌های اسلامی با غرب می‌جویند و در آنچه مورخان غرب و شرق‌شناسان گفته‌اند حتی تردید هم نمی‌کنند.

روشنفکر کسی است که می‌کوشد به مردم و ملت خود و یابه طبقه محکوم و استثمار شده‌ی خود آگاهی سیاسی اجتماعی و طبقاتی بدهد و برای آنها روشن کند درد اساسی آنها چیست، چرا مظلوم واقع شده‌اند، دشمنان آنها کیستند و راه‌دهایی از این ستم کدام است؟ اما نباید گمان کرد که روشنفکر رهبر سیاسی جامعه است، کار اساسی روشنفکر آگاهی دادن و رهبری فکری مردم و جهت بخشی به اندیشه‌هاست و نه قیمومیت فکری، که خود را اهل فکر بداند و به دیگران به دیده بردگان و بندگان خود بنگرد؛ یعنی که ما فکر می‌کنیم و شما عمل کنید و هرگونه

چون و چرا و انا و اگو موقوف و نارواست. و کم نیستند در جامعه ما که شان خود را فکر کردن و فرمان دادن می‌دانند و شان مردم را تبعیت محض و عمل کردن.

روشنفکر می‌کوشد مسائل و مشکلات اساسی جامعه خود را برای مردم طرح کند و آنها را به همفکری، همکاری و تلاش برای حل آنها برانگیزد. هرگز برای او مطرح نیست که سگ‌اندار جامعه باشد یا نباشد، بست و مقامی به او بدهند یا ندهند و از او بخوبی و احترام یاد کنند یا نه. محور کار و فکر او رشد و تعالی ملت و مردم اوست و نه منافع شخصی و صنفی خودش. البته تعریف یک مقوله ابزاری است برای اطلاع رسانی و تفهیم و نه تفاهم بهتر و دقیق‌تر. رشد و بلوغ عاطفی و عقلی اینجاست می‌کند که ادعاهای بی‌اساس نکنیم، همه را متهم نسازیم، خطای یک یا چند نفر را به پای همه آدمیان نویسیم و نسبت به آینده جامعه و ملت خود واقع بین ولی خوش بین باشیم و از هیچ کس انتظار نداشته باشیم که همه مشکلات را به یکباره حل کند و بهشت آسمانی را در زمین برپا کند که نه شدنی است و نه معقول.

جاگاه روشنفکران جامعه ما

اگر روشنفکر کسی است که در برابر جامعه خود احساس مسئولیتی دارد و بجز نان و نام خود به مشکلاتی

اجتماعی